

تلنگری به سایت روزآنلاین، نقدی به ساختار عقلی دفاع آقای افشاری از "دخالته بشر دوستانه"

آقای افشاری به تازگی مقاله ای در سایت روزآنلاین منتشر کرده اند با عنوان «دخالته بشر دوستانه و تحولات لیبی» که به نظر بنده در ادامه ی روند انتشار دیدگاه های خاصی از زبان فعالان دانشجویی سابق در سایت مذکور است. یکی از خطرناک ترین مواضع درباره ی ایران در حال حاضر حمایت از حمله خارجی است که به لطف فضای بسته سیاسی و یاس و ناامیدی فعالان سیاسی از تحولات بعد از انتخابات ریاست جمهوری، در حال حاضر به شدت واگیردار است. در این نوشته سعی کرده ام نه به مخالفت با گزینه حمله ی نظامی به ایران که به نقد ساختارهای عقلی مواضع لیبرالهای ایرانی که مقاله آقای افشاری بهترین نمونه مکتوب آن است پردازم.

"این آگاهی انسانها نیست که وجودشان را تعیین می کند، بلکه وجود اجتماعی شان است که آگاهیهایشان را مشخص می کند..." کارل مارکس

زندگی اجتماعی آقای افشاری و بنده سازنده افکار و اندیشه های ما دو نفر است. دو زندگی اجتماعی متفاوت که تعیینات و ویژگی های زمانی و مکانی آن حتی امکان "بحث از موضع برابر" را نیز به ما نمی دهد. آقای افشاری شما در خارج از ایران به سر می برد و تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران زندگی نمی کنید اما بنده در ایران زندگی می کنم و زیر تیغ قوانین رسمی و غیر رسمی حکومت جمهوری اسلامی زندگی می کنم. من مجبور هستم در هنگام نوشتن هر کلمه ای به شدت مراقب تبعات بعدی آن باشم و با پایان یافتن هر جمله ای به دقت آن را سبک و سنگین کنم تا بتوانم مانند سه ماه گذشته که در بیرون از زندان بوده ام مدت بیشتری در کنار خانواده ام باشم و در حل مشکلات زندگی سخت این روزهای ایران به آنان کمک کنم.

مطلب بالا به این علت نوشتم تا خارج از کشور بودن شما را به دستاویزی برای کوبیدن شما تبدیل کنم. نه! این ضعف من به عنوان یک فعال سیاسی در ایران است که به دلیل شرایط مادی حاضر فعلا قادر به تکرار حکم زندان دوباره نیستم و مجبور هستم مانند انسان های بزدل سکوت کنم. من تمرکز خودم را تماما به رفع این نقطه ضعف معطوف کرده ام. اما گردانندگان سایت روزآنلاین، جنابعالی، بقیه مدیران رسانه ها و فعالان سیاسی خارج از کشور در نظر داشته باشند اگر بسیاری از مطالب آنها از مطالب پیش پا افتاده ای مانند "چرا چپها از گوشی ایفون استفاده می کنند" تا مطالب جدی که قدرت طرح بحث دارند، بی پاسخ می ماند این نیست که اندیشه توانمند تری در مقابل مطالب طرح شده وجود ندارد. در سایت ها اینترنتی و رسانه های فارسی زبان جای یک قشر "به کلی" خالی است. _بله! فعالان سیاسی و اجتماعی "داخل" ایران. وزن نوشته های درج شده بر روی سایتهای اینترنتی به طور فاحشی کاهش یافته و در سایه تولید مداوم نوشته های بی مخاطب و بی منتقد در این سایتهها شاهد ضعف تفسیر ها، تخیلی شدن تحلیل ها، بی خط و ربط شدن اخبار و کاهش سطح بحثها به درگیری های شخصی و ترویج ادبیات برجسب زنی و متلک اندازی در گفتار سیاسی هستیم.

فیلترهای ذهنی و امر کلی:

جناب آقای افشاری این تیتراژ مقاله‌ی شما است: " دخالت بشر دوستانه و تحولات لیبی ". تقریباً همه‌ی ما در جریان لایه‌های بیرونی تحولات لیبی هستیم. مبارزه‌ی مسلحانه مردم لیبی با رژیم قذافی که با کشته شدن ۴۰ الی ۴۵ هزار نفر از مردم لیبی (طبق منابع آماری بنده و ۱۶ هزار نفر طبق منابع آماری شما) در این مبارزه مسلحانه عاقبت رژیم قذافی از هم متلاشی شد. در این میان دخالت نظامی ناتو به رهبری آمریکا و بمباران مواضع قذافی که کشته شدن غیر نظامیان را به همراه داشت نیز به عنوان یک نیروی مادی در کنار نیروی مادی مردم مسلح لیبی قرار داشت.

متأسفانه یا خوشبختانه و جدای از اینکه شما چنین چیزی را بپذیرید یا نپذیرید نام " علی افشاری " تداعی کنند نام " دفتر تحکیم وحدت " و " قشر لیبرال جنبش دانشجویی " است. این را می‌پذیرم که کسی دوران دانشجویی وی به پایان می‌رسد در صورت استمرار فعالیت سیاسی دیگر به عنوان یک " فعال سیاسی " دسته‌بندی می‌شود نه به صورت یک " فعال دانشجویی ". اما می‌پذیرم و امید دارم شما نیز درک کنید " زبان " و " تاریخ " قدرتی در " نظم دهی " به داده‌های جهان بیرون از انسان در ذهن دارند که مقابله با آن کاری ناشدنی و ناممکن است و حداقل به صورت یک امر " ناخودآگاه " مستمر در برابر یک امر " خودآگاه " ناپیوسته از قدرت و تاثیرگذاری بالاتری برخوردار است.

مدتی است در بین فعالان سابق دانشجویی که با برجسب " تحکیمی " یا " لیبرال " طبقه‌بندی می‌شوند " عده‌ای " پیدا شده‌اند که " دقیقاً " با شروع تحولات لیبی و دخالت نظامی ناتو به یکباره بحث قدیمی " دخالت خارجی " _ که مدتی بود از ادبیات سیاسی و مواضع جنبش دانشجویی حذف شده بود _ را دوباره زنده کرده و به آن دامن زده‌اند. این عده عموماً از فعالین شبکه‌های اجتماعی یا افراد " نزدیک " به سایت‌های اینترنتی یا شبکه‌های ماهواره‌ای یا " بعضاً " همکاران این رسانه‌ها هستند.

متأسفانه بدین دلیل که اکثر بحثها (در هر دو سوی موافق و مخالف) در فضای ترور شخصیت، کل‌کل‌های دانشجویی، دعوای شخصی یا درگیری‌های سابق دانشگاهی انجام می‌گیرد چندان قابل اعتنا نیستند و ارزش صرف وقت را ندارند اما به هر حال این بحثها ناشی از هر چه که باشند توانایی " فضا سازی " دارند. آن هم در دورانی که پس از بسته شدن بیشتر فضای سیاسی و اجتماعی در " داخل " کشور _ بعد از اعتراضات مردمی پس از انتخابات ریاست جمهوری _ زمینه‌ی مساعدی برای رشد تظاهرات قارچ‌گونه با هر جرعه‌ای وجود دارد. به قول لنین: " به دنبال شکست‌ها، سر و کله سردرگمی‌ها و سرگیجه‌های ایدئولوژیکی پیدا می‌شود (جدای از اینکه نیروهای غالب پس از هر شکست) فقط به اشغال مواضع قدرت سیاسی اکتفا نمی‌کنند، بلکه در شعور مغلوبین رخنه و نفوذ می‌کنند تا حاکمیت خود را پایدار سازند. اگر قرار بر این باشد که مبارزه تداوم یابد، چاره‌ای جز مبارزه بر ضد سرخوردگی‌ها، دلسردی‌ها، کناره‌گیری‌ها و خودهمرنگ سازی‌ها وجود ندارد ".

فعالان سیاسی ایران نه باید تحت تاثیر سرکوب‌های خونین مردم بحرین، یمن و سوریه توسط دیکتاتوری‌های حاکم بر این کشورها دلسرد و مایوس شوند و از پیگیری حقوق انسانی خود در برابر نیروی مادی مقابل انصراف دهند و نه باید تحت تاثیر فروپاشی رژیم قذافی که در رسانه‌های جهانی سعی بر آن است که ناشی از عملرد " ناتو " جلوه داده شود و نه " مبارزه‌ی مردم این کشور " چنان در اثر فضای سرد سیاست و سیاست ورزی منقلب شوند که علناً و ملتسمانه آرزوی " دخالت خارجی در ایران " را فریاد بکشند.

تلاش برای فرار از ایدئولوژی:

آقای افشاری وقتی می‌بینم که در مقاله‌ی خود نوشته‌اید که:

" برخی وجود استاندارد های دو گانه و سوابق سوء غرب را مطرح می کنند و صلاحیت آنها را برای ارتکاب عمل بشر دوستانه زیر سؤال می برند. در این خصوص حق با منتقدان است. کارنامه غرب در این خصوص کارنامه مثبتی نیست ولی سرتاسر منفی هم نیست بلکه خاکستری است."

یا وقتی می بینیم که در جای دیگری از مقاله خود نوشته اید که:

" در این میان پایان دادن به استاندارد های دو گانه و تبعیض آمیز در عرصه جهانی نقشی کلیدی دارد. جامعه جهانی در برابر دولت سرکوبگر بحرین نیز می بایست رویکرد مشابهی را اتخاذ می کرد. مستبدان باید دریابند دوران استفاده از خشونت فراگیر و گسترده بر علیه مردم معترضی که سلاحی جز فریاد و فشردن پای خود بر سنگفرش خیابان ها ندارند، بسر آمده است."

یا وقتی این جمله در مقاله شما وجود دارد که:

" اینکه غرب نیز منافی دارد و بر اساس اقتضاعات آن حرکت می کند حقیقت غیر غابل خدشه ای است."

این قضاوت اولیه از نوشته ی شما برداشت می شود که فارغ از علقه های مذهبی گونه به یک نظم جهانی "پایان تاریخی" نوشته شده است. همچنین استفاده شما از "منابع آماری" مورد تایید خودتان و عرضه ی آنها به عنوان پایه های استدلال در نگارش این مقاله این اطمینان را به خواننده می دهد که با مطلبی کم ارزش _ از این دست که برای تحلیل "نظام ماشینی تولید" در نظریات مارکس، ریش تراش مورد تحقیق قرار گیرد، یا برای دفاع از سیستم اقتصادی سرمایه داری به جای هزاران صفحه مبانی نظری موجود، اینکه در هند یک کودک برنده جایزه یک میلیون دلاری بلیط بخت آزمایی شده است مورد استناد واقع شود. _ روبه رو نیست.

من وقتی می بینم در شبکه ماهواره ای صدای آمریکا که منعکس کننده نظرات منافع دولت آمریکا است اخبار، تحلیل ها و مطالب درباره ی موضوعاتی مانند "دخالت خارجی در ایران"، "اعتراضات مردم آمریکا و اروپا به سیستم اقتصادی فعلی" و موضوعات دیگر را بی طرفانه تر و وسیع تر از مواضع "لیبرال های ایران" پوشش می دهند از اینکه "لیبرال های ایران" کاتولیک تر از پاپ شده اند و "متعصبانه تر" از "نئوکانه های آمریکا" از "بانکها" و "موسسات مالی" آمریکا در برابر مردم معترض آمریکا دفاع می کنند، هم خنده ام می گیرد و هم به شدت متأسف می شوم که موضوع ایران برای یک لیبرال ایرانی در چه اولوی قرار گرفته است؟ مگر پرونده فعالیت های سیاسی _ با پیچیدن نسخه "دخالت بشر دوستانه" _ برای این فعالان سیاسی بسته شده است که حال فقط به مقوله زمان می اندیشند و در حالت انتظار قرار گرفته اند؟

من حقیقتاً از تعویض شدن تیمها در سایتهای ایرانی دقیقاً مطلع نیستم و فقط می دانم هر از گاهی یک سایت و بودجه آن از طرف یک فرد، یا موسسه، یا یک حزب، یا یک دولت به گروهی از ایرانیان تحویل داده می شود تا در آن فعالیت کنند. من نمی دانم سایت روزآلین یک سایت شخصی است یا مصداق سایتهای فوق الذکر است اما به راستی من نمی دانم چه بلایی بر سر سایت روزآلین آمده است. در گذشته نمی شد به این راحتی از کنار این سایت گذشت و بسیاری از فعالان سیاسی مطالب آنرا مورد توجه قرار می دادند. متأسفانه مدتی است این سایت پر شده است از مطالب سطحی فعالان سابق دانشجویی که بیشتر حامل درگیری های درون دانشکده ای سابق است تا حامل مطالب سیاسی روز یا مباحث فکری.

نقص نوشته ام را می پذیرم:

آقای افشاری در اینجا می‌توانند شکایت داشته باشند که مطالب دیگرانی که در بالا توصیف شدند و مدیریت مطالب در سایت روزآنلاین چه ارتباطی به ایشان دارند؟ _ ضمن حق دادن به ایشان برای بیان چنین اعتراضی توجه شما را به این نکته جلب می‌کنم خواسته یا ناخواسته آقای افشاری به عنوان لیدر جبهه بازسازی شده "حمله نیروهای خارجی" (با پلاک جدید دخالت بشر دوستانه) توسط سایت روزآنلاین در نظر گرفته خواهند شد. و دلیل این تلقی هم انتشار مقاله مذکور در زمانی خاص و در ادامه انتشار مطالب اینچنینی در سایت روزآنلاین است که نظر مخاطبان خاص را روی به این امکان جلب می‌کند. بنده اعتراف می‌کنم که جای خالی دلایل من برای این ادعا در این نوشته مشهود است اما برای آنکه "در شرایط فعلی" جدا از گشایش هر بحثی که یک سر آن به داخل ایران و به فعالان سیاسی داخل ایران برسد به عنوان یک "پیش فرض امنیتی" خودداری می‌کنم ترجیح می‌دهم این "نقص" را در نوشته‌ی خود ببینیم اما بیش از این وارد این بحث نشوم.

پرچمها:

این بخشهای ابتدایی این مقاله ی آقای افشاری نوشته اند که: " دخالت نظامی ناتو به همراه متحدین آسیایی و آفریقایی اش آخرین تجربه اعمال مفهوم " دخالت بشر دوستانه " بود که بر اساس مصوبه ۱۹۷۰ شورای امنیت سازمان ملل رخ داد."

یکی از هنرمندانه ترین و هوشمنانه ترین شیوه های طرح یک ادعای قدیمی است. آن بخش از فعالا سیاسی لیبرال ایران که موافق تحریم و حمله ی خارجی (دخالت بشر دوستانه) هستند معمولا در توجیه حمله ی نظامی به دیگر کشور ها از طرف آمریکا سعی بسیاری برای کم رنگ کردن نقش آمریکا در به راه اندختن جنگها می کنند و سعی می کنند با "تنوری پرچمها"، مسئله "کمیت" نیروهای نظامی و "فرماندهی" نیروهای نظامی مهاجم را از نظر دور کنند.

از آقای افشاری سوال می‌کنم :

۱: دقیقا ترکیب این "متحدین آسیایی و آفریقایی" ناتو از نظر کمی و کیفی چگونه بوده است؟ این "متحدین آسیایی و آفریقایی" دقیقا چه کشورهایی هستند و هر کدام چه نقشی در حمله به لیبی داشته اند؟ مقدار تجهیزات و نیروهای انسانی که هر یک از این کشورها وارد جنگ با لیبی کرده اند چه مقدار بوده است؟

۲: شما خود نوشته اید که طبق مصوبه ۱۹۷۰ شورای امنیت مجازات منطقه ممنوعه پرواز را علیه حکومت قذافی تصویب کرد. اما توجه نمی‌کنند که ایجاد منطقه ی پرواز ممنوع دقیقا اجرای منطقه پرواز ممنوع است نه هیچ چیز دیگر! از چه زمانی تا به حال برای جلوگیری از پرواز هواپیماها در "آسمانی" که پرواز ممنوع اعلام شده است دست به "بمباران های زمینی"، "کشتار سپرهای انسانی غیر مربوط به پدافند هوایی" و "انهدام زیر ساختمهای اقتصادی و رفاهی" می‌زنند؟

(اگر این بمباران معطوف به فرودگاه ها و آشیانه هواپیماها بود میشد از کنار آن گذشت اما بمبارانهای ناتو اهدافی به جز فرودگاه های لیبی بود. بماند که قانون پرواز ممنوع دقیقا معطوف به ممنوعیت پرواز هواپیما در یک حریم مشخص هوایی است و حتی ربطی به فرودگاه ها و تجهیزات هوایی روی زمین ندارد).

۳: دقیقا طبق کدام مصوبه شورای امنیت و با استناد به چه قانونی در سازمان ملل، بازوی اجرایی مصوبات سازمان ملل "ناتو" یا "دولت آمریکا" است؟

نوشته اید که: " نقطه شروع دخالت نظامی در لیبی به خاطر خشونت نفرت انگیز قذافی بود که با تجزیهات سنگین نظامی به مقابله با مردم بی پناه معترض پرداخت. وی جنگ را به مردم لیبی تحمیل کرد و با خودخواهی حاضر به انتقال قدرت نشد. پسر وی سیف الاسلام در جلوی درو بین های تلوزیونی به صراحت اعلام کرد که اگر شده نصف مردم لیبی را می کشیم اما اجازه نمی دهیم حکومت تغییر پیدا کند." خوب این منطق یعنی من زور دارم پس حمله می کنم.

آمریکا و ناتو هم بدون اجازه ی سازمان ملل قانون را هر طور که مایل هستند اجرا می کند دلیل آن هم فقط این است که قدرت انجام دادن آنرا دارد .

۴: این دو منطق خانواده قذافی و آمریکا چه تفاوتی با هم دارند؟

۵: همین چند روز پیش جمعیت جهان به ۷ میلیارد نفر رسید. هر بحرانی مانند بحران آب، غذا، منازعات اقتصادی، کشمکش های مرزی و صدها بحران دیگر که یکی از آنها هم یک جنگ جهانی دیگر است می تواند این دنیای تا بین دندان مسلح شده را به یک کشتارگاه تبدیل کند. آمریکا در شرایط "صلح" هم به مصوبات سازمان ملل پایند نیست (مثال بارز آن تهدید به ندادن بدهی خود به یونسکو به این دلیل که جهان بر خلاف میل آمریکا به عضویت فلسطین در یونسکو رای داده است.) چه نیرویی قرار است این کشور را در شرایط "جنگ" مهار کند؟ آمریکا کشوری است که سابقه استفاده از بمب هسته ای علیه بشر را دارد و اتفاقا تنها کشوری در طول تاریخ است که این کار را انجام داده است.

انحراف که از چه؟

آقای افشاری در بخش دیگری از مقاله خود نوشته اید که: " ارزیابی عملکرد نیروهای انتظامی خارجی و تطبیق آن با موازین دخالت بشر دوستانه محتاج بررسی تفصیلی است و به ملاحظه عوامل مختلفی نیاز دارد. ابتدا باید توجه کرد در هر نوع عمل و اجرای برنامه انحراف نیز وجود دارد. نفس انحراف دلیلی بر وجود بر بطلان و ناکامی یک برنامه نمی شود. بلکه میزان و درجه انحراف است که تعیین کننده است. عملکرد غرب در لیبی دارای انحراف بود و از محدوده مصوبه سازمان ملل نیز در محدوده هایی تخطی کرد. اما ادعای نگارنده این است که کلیت عملکرد آن در مجموع در قالب دخالت بشر دوستانه می گنجد. در ادامه سعی می شود ادله و دلایل لازم برای اثبات این ادعا شرح داده شود."

۱: اینکه آقای افشاری نوشته اند که: " نفس انحراف دلیلی بر وجود، بر بطلان و ناکامی یک برنامه نمی شود. بلکه میزان و درجه انحراف است که تعیین کننده است." دقیقا از نظر ایشان "انحراف" از برنامه یعنی چه؟ آقای افشاری از چند درجه تا چند درجه زاویه گرفتن از برنامه اصلی را انحراف می نامند؟

۲: باید سوال کرد که دقیقا کدام برنامه مد نظر شماست؟ به عبارت بهتر برنامه چه کسی مد نظر شماست آقای افشاری؟ "سازمان ملل" یا "ناتو"؟

بر طبق مصوبه سازمان ملل عملکرد ناتو به دلایل ذکر شده در بند قبلی از چهارچوب "انحراف" خارج شده و به عملکرد دلخواهی این سازمان تبدیل شد. بر طبق برنامه ی ناتو عملکرد نظامی این سازمان نه تنها هیچگونه انحرافی از برنامه طرح شده نداشت که به نظر من "عملکرد" آن صد در صد مطابق "برنامه" انجام شد.

تاریخ از جایی که به نفع ما است شروع نمی شود:

آقای افشاری در بند دیگری نوشته اید: "دخالته بشر دوستانه به صورت غیر رسمی از حمایت گروهی از مردم انگلیس از مبارزات آزادی بخش و استقلال طلبانه مردم یونان بر علیه امپراطوری عثمانی آغاز شد و بعد ها در القاء برده داری از سوی دولت وقت انگلستان و درگیری نظامی این دولت با قاچاقچیان برده وارد مرحله بالاتری گشت و دهه ها بعد به صورت یک ترم در روابط بین الملل در آمد".

در انتهای مقاله خود نیز چنین مطلبی را درج کرده اید: "اما برای تصمیم گیری در خصوص اعمال دخالت بشر دوستانه محاسبات مربوط به آینده جایگاهی ندارد. بمانند صحنه ای که یک فرد با فرد دیگر درگیر شده است و بیم آن می رود که در این درگیری جان فرد زیر ضربه به خطر بیفتد یا بین زن و شوهری دعوی فیزیکی رخ داده باشد. در این حالت دخالت برای نجات فرد مشروط به این نمی گردد تا محاسبه ای انجام شود و هزینه وفایده دخالت در ترازوی سنجش قرار گیرد. نجات فرد مستلزم دخالت فوری است".

آقای افشاری تاریخ را نمی توان از نقطه ای که مورد تایید ما یا برای تامین منافع ما مفید است آغاز کرد یا بالعکس آنرا متوقف کرد.

به نظر می رسد شما تاریخ را از نقطه ی آغازین تلاشها انسانها و اندیشه های مترقی برای الغای مناسبات برده داری شروع کرده اید. بعد یک برش در تاریخ ایجاد کرده و به نقطه ی آغاز فعالیت های بین المللی بریتانیا تحت پوشش "الغای برده داری" جهش کرده و سپس این دو تکه را به یکدیگر وصل کرده اید!

انسانها و اندیشه های مترقی برای الغای قانون و فرهنگ برده داری در شرایط زمانی و مکانی وقت (برپا بودن نظام برده داری) با چه نیروی روبه رو و درگیر بودند؟ _ به نظر من پاسخ این است: "حکومتها".

به نظر می رسد جناب افشاری یا تاریخ برده داری را مطالعه نکرده اند یا برای دادن رنگ بوی انسانی به حکومتهای درگیر در پروسه "دخالته بشر دوستانه"، از طریق ارزش بخشی قوانین الغای برده داری، آن را از نقطه ای که مورد نظرشان بوده است مطالعه کرده اند.

برده داری:

بین سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی در حدود ۱۵ میلیون سیاهپوست آفریقایی به قاره آمریکا انتقال یافتند تجار برده آنها را از غرب آفریقا می خریدند. بیشتر این بردگان به هنگام جنگ و یا شبیخونهایی که برای شکار آنان صورت می گرفت، به اسارت در می آمدند. وحشت اصلی بردگان آفریقایی، در راه آمریکا در هنگام عبور از گذرگاه میانی مسافرت بر روی اقیانوس اطلس شروع می شد. بسته به جهت وزش باد عبور از اقیانوس ممکن بود تا شش هفته به طول بینجامد صدها برده در یک فضای کوچک و در شرایط بسیار بدی جای داده می شدند در چنین فضایی هوا، غذا و آب بسیار کمی وجود داشت معمولاً برده ها را با زنجیر بهم می بستند تا قادر به فرار یا پریدن به دریا نباشند تقریباً از هر ۵ برده یک نفر در مسیر گذرگاه میانی می مرد، یعنی در مجموع سه میلیون انسان در طبقه ی زیرین کشتی ها در غل و زنجیر مردند.

برده داری در آمریکا:

در آمریکا نیز الغای قانون برده داری نه به دلایل انسانی که به این دلیل بود که ایالات شمال آمریکا به دلیل موقعیت خاص

جغرافیایی خود هرگز نتوانستند مزارع بزرگ و وسیع جنوب را بوجود آورد. در حالیکه ثروت در ایالات جنوبی حاصل میلیون‌ها هکتار زمین کشاورزی بود که در آنها صدها هزار برده سیاهپوست در بدترین شرایط انسانی به کشت توتون و پنبه مشغول بودند. شمالی‌های صنعت گر و تاجر، سیاهپوستان را افرادی دست و پا گیر و زائد تلقی می‌کردند. از آنجا که حرکت سریع تمدن غرب، برتری جامعه صنعتی بر جامعه کشاورزی را در سال‌های نخستین قرن ۱۹ به اثبات رسانده بود، اختلاف میان شمال صنعتی با جنوب کشاورزی سرانجام با یک جنگ خونین چهار ساله حل و فصل شد.

دولت فدرال برای حل معضل برده داری، اصلاحیه سیزدهم قانون اساسی ایالات متحده آمریکا را در سال ۱۸۶۵ به تصویب رساند. براساس این اصلاحیه «بردگی و کار اجباری جز به عنوان مجازات جرمی که شخص، طبق مقررات به آن محکوم شده باشد، در ایالات متحده یا هر مکان دیگری در حوزه قضایی آنها» ممنوع شد. این قانون سه سال بعد با اعطای حق شهروندی به کلیه اتباع ایالات متحده آمریکا فارغ از نژاد و رنگ پوست بر اساس اصلاحیه چهارم قانون اساسی، تکمیل شد. اما تا یک قرن بعد، میلیون‌ها سیاهپوست آمریکایی در فقر و تنگدستی گرفتار بودند. بسیاری از کارفرمایان در جنوب علاقه‌ای نداشتند که سیاهان را به کار بگمارند. وضعیت تحصیلی و آموزشی سیاهان نیز در شرایط اسفناکی قرار داشت. تا زمان الغای برده داری، سواد خواندن و نوشتن برای برده‌ها جرم غیر قابل بخششی بود. بعد از الغای برده داری نیز سیاهپوستان فقیر قادر نبودند که کودکان خود را در مدارس ثبت نام نمایند. آن دسته از کودکان سیاه که از شانس بیشتری برخوردار بودند، مجبور بودند در مدارسی جدا از سفیدپوستان تحصیل کنند. سیاهان در حالی با این مشکلات دست به گریبان بودند که گروهی از نژادپرستان متعصب سفید پوست با تشکیل جوخه‌های مرگ به نام "کوکلاکس کلان" سیاهان را هدف حملات خود قرار می‌دادند. این افراد به بردگان سابق حمله می‌کردند، اموال ناچیزشان را غارت می‌کردند و به شکل دلخراشی آنان را به قتل می‌رساندند. شیوه شکنجه سیاهپوستان نیز به شکل «لینچ کردن» بود که آنان را قطعه قطعه و یا زنده زنده می‌سوزاندند. این اقدامات ضد انسانی متعصبین سفید پوست با بی‌تفاوتی حکومت فدرال، پلیس و دستگاه قضایی همراه بود.

الغای برداری در انگلیس یا آغاز دیپلماسی کشتیهای توپدار:

نکته بعد اینکه نقطه ای را هم که آقای افشاری روی آن دست گذاشته اند تا تاریخ را از آنجا شروع کنند تامین کننده نظرات و منافع آقای افشاری نیست. زمانی انگلستان خود تجارت برده را رهبری می‌کرد و دولتمردان انگلیسی بخش بزرگی از ثروت خود را از تجارت برده و کار برده گان کسب کرده بودند. بسیاری از انسان های سیاه پوست در طول مسیر حمل با کشتی در اثر گرسنگی، تشنگی، خفگی و جراحات و زخمهای شکنجه در همان کشتی می‌مردند و به دریا افکنده می‌شدند. کشور انگلستان مانند هر حکومت برده دار دیگری در تاریخ فعایت برده داری خود شکنجه های غیر انسانی بردگان را در تاریخ ثبت کرده است. حالا بماند در تاریخی که آقای افشاری روایت می‌کنند دولت انگلستان بعد از "حمایت گروهی از مردم انگلیس از مبارزات آزادی بخش و استقلال طلبانه مردم یونان بر علیه امپراطوری عثمانی" به ناگاه (بعدها)، "دولت وقت انگلستان درگیری نظامی با قاچاقچیان برده" را شروع می‌کند و مفهوم "دخالت بشر دوستانه" در جهان زائیده می‌شود!

از آقای افشاری با آن سابقه ی طولانی فعالیت سیاسی انتظار می‌رود تصویر روشن تر، تفکیک شده تر و دقیق تری از تاریخ داشته باشند و در نوشته ای که سعی دارد عبارت "دخالت بشر دوستانه" را وارد فضای سیاسی روز ایران کند کمی زحمت کشیده و تاریخ و استدلال محکمتری ارائه دهند. صحبت بر سر درگیری گروه های دانشجویی یا تحلیل نامه ی آقای ایکس به آقای ایگرگ و غیره نیست. صحبت بر سر مشروعیت بخشی به حمله ی نظامی به ایران (دخالت بشر دوستانه) است. صحبت بر سر سر انهدام زیر ساختهای اقتصادی و کشته شدن انسانهای ساکن ایران زیر بمب های ناتو(آمریکا) و حملات کور نیرویی مقابل ناتو در ایران است.

ضمن اینکه آقای افشاری بهتر است در رجوع دوباره به تاریخ سری هم به تاریخ کشور خود و مخصوصا نامه ی " امیر کبیر " خطاب به دولت فخریه بریتانیا هم رجوع کنند. چیزی که آقای افشاری در "درگیری نظامی دولت وقت انگلیس با قاجارچیان برده" خلاصه می کنند در تاریخ به دخالت نظامی انگلیس در "آسیا" و در "خلیج فارس" به بهانه "الغای برده داری" هم کشیده شده است. از این سیاست با عنوان "دیپلماسی کشتی های توپدار انگلیسی" یاد می کنند. صابون تهدید آن بر تن ایران نیز خورده است. جناب امیر کبیر در نامه ی خود به دولت بریتانیا ضمن دفاع از تلاش برای الغای برده داری در جهان با طعنه به دولت بریتانیا یادآوری می کنند: "اما الغای هر شکلی از برده داری در ایران توسط خود ما انجام می شود نه کشتی های توپدار شما" و اظهار امیدواری میکند خود انگلیسی ها هم به الغای برده داری پایبند باشند!

نکته بعدی اینکه همانطور که آقای افشاری می دانند موضوع حمله نظامی یک کشور به کشور دیگر و اشغال آن با دعوای یک زن و شوهر تفاوتی از "عطارد تا سحر" دارد. اشغال نظامی کشور افغانستان توسط دولت آمریکا کجا و دعوای یک زن و شوهر کجا؟ کمک نظامی روزانه ۳۶ میلیون دلاری به ارتش اسرائیل برای دفاع از خود در برابر سنگ های مردم فلسطین کجا و دعوای زن و شوهر کجا؟ از آن طرف ماجرا هم می گویم: حمله ی قذافی با هواپیما به مردم خودش کجا و دعوای زن و شوهر کجا؟ سرکوب مردم بی دفاع بحرین توسط رژیم آل سعود با چراغ سبز آمریکا (سکوت در برابر جنایت و سپس حمایت گرم کلینتون از همتای بحرینی خود) کجا و دعوای زن و شوهر کجا؟

آقای افشاری دو تز در تایید حمله ی خارجی (دخالت بشر دوستانه) در نوشته ی خود مطرح کرده اند:

یک: "برای تصمیم گیری در خصوص اعمال دخالت بشر دوستانه محاسبات مربوط به آینده جایگاهی ندارد"

دو: "در این حالت دخالت برای نجات فرد مشروط به این نمی گردد تا محاسبه ای انجام شود و هزینه وفایده دخالت در ترازوی سنجش قرار گیرد. نجات فرد مستلزم دخالت فوری است".

متأسفانه آقای علی افشاری به رغم انتظارات از ایشان به دستکاری سهوی یا عمدی تاریخ پراخته اند و ضمن عدم ارائه ادله قوی یا منطقی و قابل پذیرش در دفاع از "دخالت بشر دوستانه"، سریعاً و با عجله ای در طی یک مقاله کوتاه ضمن شانه خالی کردن از دفاع عقلانی از خود موضوع مورد بحث (دخالت بشر دوستانه)، به بیان تزیینات عملی برای این دخالت بشر دوستانه جهش کرده اند.

در بیان این دو تز که مربوط به روابط بین المللی و ما بین انسانها و دولتها و قدرتها مادی جهانی است و در طی هر "دخالت بشر دوستانه" زندگی و آینده چند ده میلیون نفر را تحت تاثیر قرار می گیرد، باز هم آقای افشاری به "یک حالت" استناد کرده اند و مبنای عقلی بحث خود را بر یک "حالت" استوار کرده اند. که این "حالت" در نوشته ی ایشان، "دعوای فیزیکی یک زن و شوهر است!"

(به شرافتم سوگند می خورم که شوخی نمی کنم و این عین عبارت آقای افشاری در مقاله است: بمانند صحنه ای که یک فرد با فرد دیگر درگیر شده است و بیم آن می رود که در این درگیری جان فرد زیر ضربه به خطر بیفتد "یا بین زن و شوهری دعوای فیزیکی رخ داده باشد". در این حالت دخالت برای نجات فرد مشروط به این نمی گردد تا محاسبه ای انجام شود و هزینه وفایده دخالت در ترازوی سنجش قرار گیرد. نجات فرد مستلزم دخالت فوری است... در این حالت دخالت برای نجات فرد مشروط به این نمی گردد تا محاسبه ای انجام شود و هزینه وفایده دخالت در ترازوی سنجش قرار گیرد. نجات فرد مستلزم دخالت فوری است.)

جای خالی استدلال عقلی و ضعف منطق تعمیم روابط و مسائل "دعوی زن و شوهر" به "سرنوشت میلیون ها انسان" و "جنگ" و غیره، ضعف جدی ساختار مقاله ی آقای افشاری در تبیین تر "دخالت بشر دوستانه" و دو تر صادره ی متعاقب آن است.

ایدئولوژی:

آقای افشاری در جای دیگری از مقاله خود نوشته اند: "چپ ها در قالب مفهوم امپریالیسم معتقدند دخالت بشر دوستانه دستکش مخملی بر دستان چدنی نظام استثمارگر سرمایه داری است که می خواهد منافع انحصاری خودش را بسط دهد. مدافعان مکتب واقعگرایی نیز دخالت دادن آرمان ها و ارزش ها در میدان روابط خارجی را مضر تشخیص می دهند و معتقدند د رچارچوب بده بستان های متعارف سیاسی بهتر می توان به اهداف انسانی نزدیک شد. در کنار این دو دسته برخی از روشنفکرانی نیز هستند که از پی تعلق و شیفتگی به باور های ایدئولوژیک خود و قرار دادن یکسری احکام جزمی، غیر انعطاف پذیر و شی گشته چون مزمت همیشگی و مطلق برخورد نظامی و یا حمایت نیروی خارجی و یا پیوند زدن تام دموکراسی به مشی کاملا مسالمت آمیز و صرفا متکی به نیرو های داخلی از در مخالفت در می آیند. آنها نیز توجهی به واقعیت ها و مستندات ندارند و برخورد شان در چارچوب دستگاه فکری و سیاسی شان صورت می گیرد".

اینجا هم رگه هایی از یک بحث قدیمی دوباره زنده شده است. وقتی آقای افشاری می نویسند: " آنها نیز توجهی به واقعیت ها و مستندات ندارند و برخورد شان در چارچوب دستگاه فکری و سیاسی شان صورت می گیرد"؛ باید به سوالاتی جواب بدهند.

۱: فکر کردن در "چارچوب دستگاه فکری" چیز بدی است یا مشکلی دارد؟!؟ بر خلاف منطق است یا بر خلاف عقل؟ آیا آقای افشاری در جایی خارج از "چارچوب دستگاه فکری" خود، فکر می کنند؟؟؟

من فکر می کنم که همه ی انسانها در " چارچوب دستگاه فکری " خود فکر می کنند. هر انسانی با دستگاه فکری، با دستگاه منطقی خود به تحلیل مسائل می پردازد. مدتی است مُد شده است که لیبرالهای ایرانی مدام در نکوهش و مذمت داشتن دستگاه فکری و سیاسی و فلسفی و غیره شعارهایی می دهند. در نوشته ی فعالان دانشجویی سابق به خصوص آن دسته که مطالبشان مورد پسند سایت روزآنلاین است هم ما و هم دیگرانی که به دنبال "چرایی" و "چیستی" این ادعا هستند فقط با مطالبی شامل "دلبستگی های شخصی" مواجه می شویم اما از آقای افشاری توقع می رود بر خلاف این افراد در، رد " چارچوب سیاسی مشخص" ، "دستگاه فکری" و غیره استدلال و منطقی عرضه کنند.

در این شکی نیست که "زمان" (در معنای تاثیر جمیع جهات موثر از قبیل تاریخ و فیلترهای ذهنی و امور کلی مانند زبان و اجتماع و غیره) تغییراتی در دستگاه های منطقی و فکری انسانها ایجاد می کنند و گاه مانند مکاتب فلسفی نوظهوری که مکتب فلسفی قبل از خود را زیر و رو می کنند ، دچار تغییر در بنیان ها می شوند. اما به هر حال این دستگاه فکری برای هر انسانی_ فرای رسایی و نارسایی_ و تغییرات مداوم موجود است. این بیشتر به یک مُد شبیه است تا یک نظریه عقلی.

۲: بنده البته سواد اندکی در فلسفه دارم اما خیلی مایل هستم آقای افشاری این "مکتب واقع گرایی" مورد اشاره ی خود را برای مخاطبان توضیح دهند. منظور جناب افشاری از " مکتب واقعگرایی" کدام مکتب است؟ بزرگان فکری این مکتب چه کسانی هستند؟ تاریخ فکری آن چگونه است؟ از کجا یا با اندیشه های چه کسی آغاز شده است و توسط چه کسانی به پختگی رسیده است؟ اسم این مکتب (مکتب واقعگرایی) با تقسم بندی ای که جناب افشاری کرده اند اصولا حاوی "تناقض" است.

لازم به توضیح است که "واقع گرایی" معادلی برای رئالیسم است و یک مکتب نیست بلکه یک مفهوم است. از نظر رئالیست ها "حقیقت" همان چیزی است که در جهان برابر ماست. رئالیسم در برابر "ایده آلیسم" قرار دارد. و البته با پیچیدگی این مفاهیم در طول تاریخ اندیشه این تقابل تحت تاثیر "جنس" و "جایگاه" حقیقت قرار گرفته است. دستگاه فلسفی افلاطون را اوج "ایده آلیسم" می دانند در صورتی که افلاطون نیز با پرسش از "جایگاه حقیقت" یک واقعگراست! _ بله تعجب نکنید دنیای مثل در ذهن افلاطون نیست بیرون از افلاطون است (اما کجاست؟). افلاطون و ارسطو هر دو به حقیقت در بیرون از ذهن اعتقاد داشتند اما افلاطون در بالا، و ارسو در پائین! بحث های "هستی شناسی" و "شناخت شناسی" و "بحثهای مربوط به منشا مقولات" همه ی مفاهیم متقدمین از جمله "واقع گرایی" و "ایده آلیسم" را تحت تاثیر خود قرار داده است. دستگاه فلسفی افلاطون یک ایده آلیسم رئالیستی است. دستگاه فلسفی ارسطو یک رئالیسم ایده آلیستی است. کانت یک تجربه گرای ایده آلیست بود. بارکلی یک ایده آلیست تجربه گرا بود. ارسطو، ماتریالیست ها، تجربه گرایان انگلیسی، فیزیکیالیست ها، پوزیتیویست های منطقی و ... همه "واقعگرا" هستند. استفاده اینچنینی آقای افشاری از عنوان "واقع گرایی" در فضای اندیشه و فلسفه بیشتر به عنوان یک فحش دوران اسکولاستیک شبیه است تا یک نظر منطقی یا یک نظر عقلی.

۳: معنای کلمه "ایدئولوژی" از نظر آقای افشاری چیست؟ آقای افشاری این مفهوم را در چه معنایی به کار می برند و با چه استدلال عقلی رد می کنند؟ بعید می دانم با پناه بردن به هر تعریفی آقای افشاری بتواند ثابت کند که خود تحت تاثیر ایدئولوژی سخن نمی گویند. این بعید دانستن را هم شما بگذارید به حساب پرهیز از مطلق گرایی و گرنه تا کنون تمام لیبرالهای وطنی از زیر بار تعریف ایدئولوژی فرار کرده اند و یا اگر تعریف یا اشاره ای هم به این مفهوم کرده اند از سولاتی که با همان تعاریف در برابر خودشان قرار گرفته است گریزان بوده اند. واقعا این "ایدئولوژی" از نظر شما چیست؟

در دنباله جملات بالا آقای افشاری می نویسند که: "در خصوص لیبی نیز این نیرو ها در سطح بین المللی و داخلی رویکردی منفی در پیش گرفتند. البته برخی از آنها قبل از حمله ناتو نیز غرب را سرزنش می کردند که چرا در خصوص جنایت های قذافی سکوت پیشه کرده است".

این تقسیم بندی جدیدی نیست که "من یک طرف و هر کس هم طرف من نیست در طرف دیگر است". اما اینکه آقای افشاری همه ی مخالفان و منتقدان نظرات خود را از "کمونیست و چپ و واقع گرا و روشنفکر و ... و کلا هر کس که مخالف راهکار حمله خارجی (مداخله بشر دوستانه ی) ایشان است را (و حتی کسانی که با عملکرد ناتو مخالف بوده اند که چرا ناتو زودتر دخالت نکرده است، یعنی کسانی که با تنوری مداخله بشر دوستانه آقای افشاری موافق هستند اما به ریز جزئیات عملکرد ناتو انتقاد دارند را هم،) همه را با هم با هم در یک طرف قرار داده، و در یک جمله حکم کلی صدر کرده اند که: "رویکردی منفی در پیش گرفتند".

۱: آیا استدلال همه ی این گروه ها یکسان بوده است؟

۲: آیا آقای افشاری اشاره ای به دلایل هر یک از این گروه ها برای مخالفت با دخالت خارجی کرده اند؟

۳: آیا آقای افشاری دلایل عقلی و منطقی برای "منفی" قضاوت شدن تمام دلایل دیگران_ آن هم به صورت یکجا_ بیان کرده اند؟

ممکن است جواب آقای افشاری به سه سوال اخیر این باشد: "بله جواب داده ام. دلایل من در مقاله است". ولی یک مقاله به عنوان کل، متشکل از مدعیات مندرج در آن به صورت جزء است. در جزئیات نشانی از چنین استدلالات عقلی و منطقی به عنوان اجزای سازنده یک کل موجود نیست. وقتی اجزا از دلایل عقلی و منطقی خالی است چگونه کل که ساخته شده از این اجزا است (تاکید می کنم با "هر نتیجه ای" در پایان) می تواند حاوی چنین حلقه های مفقودی باشد؟

معلولهای با علت مجهول:

در ادامه ی مقاله آقای افشاری نوشته اند که: "برخورد نظامی غرب معلول خیزش انقلابی مردم لیبی و خشونت عریان و خونریزی های قساوت آمیز قذافی بود".

۱: آیا حمله نظامی آمریکا به "یوگوسلاوی"، "افغانستان" و "عراق" هم "معلول" خیزش انقلابی مردم این کشورها بوده است؟

۲: در طرح این پرسش فارغ از آنچه در این کشورها روی داد نظر معطوف به "رابطه علی" بیان شده از طرف آقای افشاری است. آیا همیشه حمله های نظامی آمریکا و ناتو به کشورها و اشغال این کشورها "معلول" خیزش انقلابی مردم این کشورهاست؟ یا فقط در لیبی معلول خیزش انقلابی مردم لیبی بوده است؟ اگر چنین است حمله ی نظامی و اشغال (=دخالت بشر دوستانه در) افغانستان یا عراق "معلول" چه چیزی بوده است؟

۳: حمله نکردن آمریکا و ناتو (مداخله بشر دوستانه نکردن آنها) در بحرین "معلول" چه چیزی بود؟ در بحرین که نیروهای نظامی آمریکا در خاک خود بحرین پایگاه نظامی داشته و به راحتی چشم به هم زدنی توانایی دخالت نظامی (دخالت بشر دوستانه) داشتند.

۴: توجه بیشتر آمریکا به دخالت بشر دوستانه بعدی در سوریه به جای یمن یا بحرین که مدتهاست از سرکوب وحشیانه آنها توسط دولتهای مورد حمایت آمریکا می گذرد "معلول" چه چیزی چیست؟

البته آقای افشاری در جایی از مقاله خود رفتارهای دوگانه غرب (بازتاب این رابطه علی که همه چیز در آن معلول است و علت مجهول است) را پذیرفته است و می نویسد: "برخی وجود استاندارد های دو گانه و سوابق سوء غرب را مطرح می کنند و صلاحیت آنها را برای ارتکاب عمل بشر دوستانه زیر سؤال می برند. در این خصوص حق با منتقدان است. کارنامه غرب در این خصوص کارنامه مثبتی نیست ولی سرتاسر منفی هم نیست بلکه خاکستری است." اما آقای افشاری به حکم ایدئولوژی لیبرالی خود (ایدئولوژی در معنای اولین تعریف از تعاریف سه گانه مارکس از مفهوم ایدئولوژی که در کتاب ایدئولوژی آلمانی بیان شده است، یعنی به معنای آگاهی دروغین، کاذب و باژگونه ی واقعیت را به جای واقعیت پنداشتن و معرفی کرد) قادر به دیدن و پذیرش این نکته ی ظریف نیست که "این حالت خاکستری"، یا آنچه که آنرا

"رفتارهای دوگانه غرب" می نامند یا "علت گم شده ی معلول های بی علت" که در سوالهای بنده مطرح شده است چیزی نیست جز "منافع حافظان نظم جهانی موجود". این حالت خاکستری و "غیر صفر و یکی" ترسیم شده، دقیقاً ناشی از منافع آمریکا و قدرتهای اروپایی درگیر در حملات نظامی با پرچم "دخالت بشر دوستانه" است که اتفاقاً به صورت "صفر و یکی" و کاملاً "سیاه و سفید" عمل می کند. عملی یا تامین کننده منافع عمل کننده است یا تامین کننده منافع عمل کننده نیست. مسئله خیلی روشن است. و البته یادمان نرود این "منافع" می تواند "کسب منافع جدید"، "دفاع از منافع جاری"، "شناسایی و حذف تهدید های احتمالی" که متوجه نظام جهانی فعلی است و ناظران آن "قدرتهای" حاکم بر این نظم هستند و مسائل اینچینی را شامل می شود.

مصادق مشخص و تاریخی این نظام "صفر و یکی" آمریکا و قدرتهای اروپایی سوال زیر است:

۵: چرا اصولاً در هیچ دوره ای از تاریخ کشتار مردم فلسطین به دست ارتش اسرائیل هیچ دولتی در آمریکا و اروپا حتی به "دخالت بشر دوستانه" نیاندیشیده است؟ (این امر "معلول" چیست؟) و چرا هر بار "دخالت بشر دوستانه" به نفع اسرائیل (قدرت قوی تر و برتر درگیری) در قالب هلیکوبترهای آپاچی، بمب های خوشه ای، زیردریایی نظامی، میلیونها دلار کمک نظامی در روز، و توی مداوم تمام قطعنامه های جهانی در سازمان ملل و غیره صورت گرفته است؟

ظاهر این "دخالت بشر دوستانه" بوقی است که از هر سر آن می تواند در آن دمید و تعداد دمیده شدن در سر گشاد بوق هم توسط آمریکا و ناتو کم نبوده است.

امپریالیسم و فحش کلاسیک:

آقای افشاری در قسمت دیگری از مقاله خود نوشته اند: "وظیفه جامعه جهانی بود تا ماشین نظامی و اهریمنی قذافی را در هم بشکند. مردم لیبی خود آغاز گر انقلاب شان بودند و هرچقدر نسبت به آنها انتقاد وجود داشته باشد نمی توان آنها را وابسته خواند. بهره گیری از حمایت مشروع خارجی وابستگی نمی آورد و این اتهامات و یا یاغی نامیدن آنها برخاسته از همان ذهنیتی است که در اول انقلاب هر دیدگاه مخالف چپ در سیاست خارجی را به وابستگی متهم می نمود و در عین حال شباهت آن به گفتمان حاکمیت و بخصوص سید علی خامنه ای نیز قابل کتمان نیست. گفتمان کلاسیک امپریالیسم با تاکید بر الویت وحدت ضد امپریالیستی و سمت گیری در قطب مقابل غرب در عرصه جهانی نه تنها در کنار رفتن دموکراسی نقش موثری داشت بلکه با تعریف خصومت با جهان غرب در مشروعیت بخشی به تثبیت و تداوم انگاره ستیزه چویی در سیاست خارجی نیز موثر بوده است. در اصل تفاوت اصولی بین این دیدگاه با نگرش سید علی ... در سیاست خارجی تهاجمی و خصومت محور وجود ندارد. حال با این توضیحات بسراغ نقد استدلال هایی می رویم که برخورد نظامی در لیبی را خارج از دخالت بشر دوستانه می دانند."

آقای علی افشاری با وجود تمام سعی و تلاشی که کرده اند تا اسیر پیش فرضها نشوند و با ادبیاتی غیر از "ادبیات جنگ سرد لیبرالهای وطنی" مقاله را به پیش ببرند. بنده ادعا می کنم تلاش آقای افشاری تلاش ناموفقی هم نبوده است و ایشان در همه ی قسمت های مقاله به جز این قسمت توانسته اند از "تعصب"، "این همانی پیش فرضهای ایدئولوژیک با بدیهیات"، "توهین" و نیز استفاده از منطق "حذف همه ی نقد ها از طریق چسباندن ناقد به استالین و کره شمالی و..." فاصله ی قبالی قبولی بگیرند. آقای افشاری در نوشته خود بیشتر به دنبال اثبات مواضع خود بوده اند تا نفی نظریات مخالف گرچه در این رویه اثباتی به شدت از روش حذف یک به یک تفسیرهای بدیل استفاده کرده اند و برای وزن دادن به محورهای

اصلی مقاله خود زحمت چندانی نکشیده اند و آنها را بصورت احکام کلی صادر و سپس رها شده در مقابل مخاطب قرار داده اند.

اما در رابطه با این قسمت از مقاله آقای افشاری نیز سوالاتی مطرح است که یک به یک بیان می کنم.

۱: این مطلب که مردم لیبی وابسته به خارجی ها معرفی شده اند از طرف چه کسی یا چه گروهی مطرح شده است؟ مخاطب این نقد آقای افشاری چه کسی یا چه کسانی است؟

واقعا جواب این سوال از مطالعه نوشته ی آقای افشاری به دست نمی آید. حداقل جواب قطعی و مطمئنی به دست نمی آید. آقای افشاری در جملات بعدی از "چیها"، "معتقدان گفتمان کلاسیک امپریالیسم" و "آقای خامنه ای" نام می برند اما به واقع مشخص نیست طرف حساب ادعا اول چه کسی است؟ واقعا برای من هم جالب است بدانم چه کسی به خود جرات داده است که مردم لیبی را که وارد میارزه مسلحانه با یکی از دیوانه ترین رژیم های دیکتاتوری شده اند را وابسته بخواند. نبردی که مردم لیبی در آن بین ۰ تا ۵۰ هزار کشته در راه درهم شکستن دیکتاتوری دادند.

من حتی از این مطالب بعضی رسانه های آلمانی مطلع هستم که تعدادی از مخالفان فدافی در قالب توافق شورای خود خوانده ی انتقالی با دولت آلمان، قبل از جدی شدن اعتراضات مخفیانه از طرف سرویس های امنیتی آلمان آموزش های ویژه نظامی دیده اند و در نبردهای لیبی نقش ایفا کرده اند اما حتی این موضوع هم نمی تواند به مردم مبارز لیبی انگ وابستگی بزند.

۲: آقای افشاری چه چیزی را "حمایت مشروع" و چه چیزی را "حمایت نامشروع" می خوانند؟ آیا منبعی که به اعمال قدرت نظامی مبادرت می کند در تعیین این مشروع بودن یا نبودن تاثیری دارد؟ آیا وقتی کشور روسیه با پرچم حمایت از اوستیای جنوبی و آبخازیا و ... به گرجستان حمله کرد و برای بقیه همسایگان اش خط و نشان می کشد این هم "حمایت مشروع خارجی" است؟ یا فقط وقتی که کشور آمریکا به کشوری حمله ی نظامی می کند پای "حمایت مشروع خارجی" در میان است؟ یا اصولا هر کس در این دنیا زور-اش به کشور یا گروه دیگری برسد می تواند "حمایت مشروع خارجی" انجام دهد؟ مثلا وقتی کشور عربستان سعودی برای سرکوب مردم معترض بحرین به حکومت این کشور کمک می کند این مصداق استفاده دیکتاتوری آل خلیفه از "حمایت مشروع خارجی" است؟ چرا فقط وقتی ایران به گروه حزب الله یا حماس کمک می کند این "حمایت نامشروع خارجی" است و وقتی آمریکا از تروریسم دولتی اسرائیل دفاع همه جانبه می کند این "حمایت مشروع خارجی" است؟

این سوالات پیاپی را مطرح کردم که دقیقا مشخص شود که این "حمایت مشروع خارجی" دقیقا چه چیزی است و خط و مرزهایش تا کجاست و مصادیق اش در طول تاریخ چه اتفاقاتی بوده است. بعد از تنوری "دخالته بشر دوستانه که آقای افشاری آنرا با یک تاریخ دستکاری شده عنوان کردند و نیر دو تز صادر شده برای عمل به تنوری "دخالته بشر دوستانه" از ایشان تقاضا دارم با دقت بیشتری در رابطه با تاریخ این "حمایت مشروع خارجی" برای ما صحبت کنند.

سوال سوم: این همانی رفتار چیها در اول انقلاب با صحبت های آقای ایکس، یا این همانی رفتارهای چیهای اول انقلاب با رفتار مخالفان حمله ناتو به لیبی به چه دلیلی است؟ اصلا اینکه چیهای اول انقلاب به هر کس که از حمایت خارجی دم می زد می گفتند وابسته، چه ربطی دارد به اینکه عده ای از مخالفان حمله خارجی به لیبی، شوای انتقالی لیبی را متهم به وابستگی به خارجیان می کنند؟ این چه منطقی است که هر کس معتقد باشد یک گروه سیاسی در کشوری وابسته به کشوری خارجی است چون چیهای اول انقلاب هم این را می گفته اند پس ادعایشان نادرست است؟!؟

بنده قبلا عرض کردم که با این تز وابستگی معرضان لیبی مخالف هستم. پس من با معتقدان این نظریه مخالف هستم. اما باید استدلال آنرا شنید و منطق گفته ی آنرا به چالش کشید و نقض کرد. من با اینکه شما نسبت به چپهای اول انقلاب چه نظری دارید اصلا کاری ندارم. من با روشی که شما برای رد نظر مخالفان خود به کار برده اید به شدت مشکل دارم. اینکه: "بهره گیری از حمایت مشروع خارجی وابستگی نمی آورد و این اتهامات و یا یاغی نامیدن آنها برخاسته از همان ذهنیتی است که در اول انقلاب هر دیدگاه مخالف چپ در سیاست خارجی را به وابستگی متهم می نمود" در نتیجه رد و باطل است. (خوب به چه دلیل؟!؟)

سوال چهارم: یکی دیگر از رویه های لیبرالهای ایرانی که تبدیل به مد روز شده است این است که صفت "کلاسیک" را پسوند مفاهیم قرار می دهند و از این ترکیب با کارکرد "فحش سیاسی" استفاده می کنند. این ترکیب "گفتمان کلاسیک امپریالیسم" در جمله ی شما به چه معنی است؟ آیا ممکن است برای ما "گفتمان غیر کلاسیک امپریالیسم" را هم توضیح دهید که متوجه شویم مدل غیر کلاسیک امپریالیسم چه شکلی است؟

به آثاری که گذشت زمان تاثیری بر آنها ندارد ندارد کلاسیک گفته می شود. این مفهوم بیشتر در هنر مورد استفاده قرار می گیرد چون زیبایی هایی وجود دارند که در همه اعصار قسمتی از تعریف زیبایی هستند. اما در اندیشه نیز از این صفت استفاده می شود. نوشته های افلاطون، ارسطو، اپیکوریان، دکارت، اسپینوزا، هیوم، کانت، هگل، مارکس، نیچه، ... به عنوان آثار کلاسیک فلسفه شناخته می شوند. اینها مکتوب تاریخ اندیشیدن انسان هستند. حالا اینکه چطور می شود از ترکیب کلمه ی "کلاسیک" با یک مفهوم، تبدیل به "فحش سیاسی" شود واقعا من از فهمیدن آن عاجز هستم. این ترکیب به نوعی استفاده می شود که گویی این از بدیهیات است که "غیر کلاسیک" به "کلاسیک" ارجحیت یا برتری دارد.

رفتار بسیاری از چپهای اول انقلاب ضلعی از "تفکر اردوگاهی" در ایران است که ضلع دیگر اش "رفتار لیبرالهای امروز ایران است. جنبش چپ در ایران یکبار با خون خود-اش بهای تفکر اردوگاهی خود را پرداخت کرد و حالا متأسفانه لیبرالهای ایران چند سالی است که به جد تصمیم گرفته اند مجدداً آزموده ای را بیازمایند. بهشت خیالی ساختن از شوروی یا بهشت خیالی ساختن از آمریکا تنها متوقف شدن در تاریخ است. این تنها نفی تکامل، و آلوده شدن به تعصب است. آمریکا، روسیه، چین، آلمان، انگلیس، فرانسه و... همه به دنبال منافع خود هستند. آمریکا به همین دلیل در مخالفت با تمام جهان، قطعنامه های بین المللی و مصوبات سازمان ملل را به نفع ماشین کشتار اسرائیل وتو می کند، روسیه و چین هم برای منافع خود پنهانی به رژیم های دیکتاتوری کمک می کنند. آمریکا تا مدتی قبل از در مصالحه با قذافی در آمده بود و سپس به او خیانت کرد، روسیه و چین هم مدتی از در همکاری با دیکتاتورها در می آیند و بعد از دوشیدن آنها به آنها خیانت می کنند. آمریکا برای پیشبرد منافع خود تحریم می کند و اتحادیه اروپا هم برای منافع خود با تحریم ها زیر و رو می کشد و لاس می زند. در نظام سرمایه داری هر اراده ای معطوف به کسب سود بیشتر یا دفاع از سود خود وارد عمل می شود. انسانیت امری است که از طرف "ملتها" به "دولت ها" تحمیل می شود. یعنی امری حاصل از فشار "نظم داده شدگان" به "ناظران" که معمولاً به مدد ابزارها ایجاد نظم (مثلاً رسانه های) مصادره و به اسم دولتها ثبت می شود و در پایان به صورت یک نقاب انسانی ظاهری بر روی منطق سود محور زیرین قرار می گیرد.

آفتاب پرست:

یکی از بزرگترین مشکلات سیاست و سیاست ورزی در ایران این است که بسیاری از نیروهای سیاسی خط و خطوط ثابتی ندارند. با هر نسیمی جنجالی آفریده می شود و نظریات در نه در طی یک روند تکاملی که یک شبه تغییر می کنند. دوستان سابق من و آقای افشاری در جنبش دانشجویی که این سالها به عنوان فعال سیاسی شناخته می شوند یک روز بر "تحریم" پا فشاری می کنند و روز دیگر بیانیه می دهند که "غلط کردیم تحریم کردیم". سیاست هنر انجام مانورهای غیر

ممکن از طریق کسب قدرت حداکثری با منسجم‌ترین مبانی نظری است. یک حزب سیاسی زمانی در انتخاباتی شرکت می‌کند و زمانی شرکت نمی‌کند. عمل سیاسی یک حزب برآمده از تحلیل مشخص از شرایط زمانی و مکانی است. اما این معلق زدن های دلچسب و ارانه بین "تحریم کنید" تا "غلط کردیم تحریم کردیم" ظرف مدت چهار سال و دوباره رفتن روی موضع "تحریم کنید، غلط کردیم شرکت کردیم" ظرف مدت دو سال نشان از سرگیجه های شدید نیروهای سیاسی است. این سرگیجه در بین بسیاری از نیروهای سیاسی چپ و راست، مذهبی و غیر مذهبی، حکومتی و غیر حکومتی دیده می‌شود. این سرگیجه ناشی از عدم شناخت و عدم شناخت ناشی از نبود آگاهی است. ما از سوال کنندگان فراری هستیم، ما از جواب دادن فراری هستیم، ما در یک جامعه نه سنتی-نه مدرن که هنوز مفاهیم و ساختارهای مدرن کاملا در آن پیاده نشده است ۱۵۰ جلد کتاب درباره ی مفاهیم پست مدرن ترجمه و تالیف می‌کنیم، ما در سیاست زود جوش می‌آوریم و زود هم کف حاصل از جوش زدنمان فرو می‌نشیند. ما در اندیشه و در سیاست خدا-شاه می‌سازیم و آنرا می‌پرستیم و این پرستش را جایگزین عقل و اندیشیدن می‌کنیم و بعد از مدتی بر ضد خدا-شاه می‌شوریم و آنرا به لجن می‌کشیم و خدا-شاه دیگری جایگزین آن می‌کنیم. هنوز مدتی نگذشته دوباره خدا-شاه جدید را دور می‌اندازیم و دوباره به سراغ خدا-شاه قبلی می‌رویم. این فرهنگ منجی باور و انتظار محور تا مغز استخوان همه ی فعالین سیاسی هم تاثیر گذاشته است. حزب توده ایران در زمان خوداش منسجم‌ترین حزب خاورمیانه است اما با وجود آن همه کادر سازی و کار تئوریک و ایجاد ساختارها و نیرومند شدن به جای بازیگر بودن در نقاط عطف تاریخ ایران، منفعل و تماشاچی باقی می‌ماند چرا؟ _ به این دلیل که سیاست های اتکالی، فرهنگ بخش بزرگی از سیاسیون ایران را شامل می‌شود. تکیه کردن و امید داشتن به یک نیروی سوم، به یک عامل بیرونی. و حالا دوباره تکرار تاریخ در فضای مساعد سرخوردگی پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران. این تفکر که:

"باز می‌گویند فردایی دگر

بگذرد شاید کسی پیدا شود

کاوه ای پیدا نخواهد شد، امید

کاشکی اسکندری پیدا شود."

به اینجا می‌رسد که حالا لیبرالهای ایران امام جماعت نماز باران بمب و موشکهای ناتو شده اند و نیروهای سیاسی ایران به خصوص فعالان دانشجویی سالهای نه چندان دور، یک به یک پشت سر آنها در حال قامت بستن هستند. ابتدا من و من کنان و سپس به مدد اظهار نظر آقای افشاری به صورت علنی و با افتخار شبکه های اجتماعی پر شده است از "دعای بمباران". دقیقا به مشابه بسیاری از فعالان زنان متعلق به طبقه متوسط ایران که به مدد چند مقاله خلق الساعه در رد گفتمان امپریالیسمی توسط "کهنه فمینیستهای" فمینیستهای معاصر ایران به یکباره دغدغه زنان و حق زن و برابری زن و مرد و همه چیز یادشان رفت و در شبکه های اجتماعی به دعای بمباران مشغول اند.

آقای افشاری من با این قسمت از مقاله شما که نوشته اید: "تصور اینکه می‌توان به صورت گل و بلبل و با روشن کردن شمع یک دیکتاتور قسی القلب را پایین کشید، امری تخیلی، موهوم و رمانتیک است." کاملا موافق هستم. اما ما بلاخره نفهمیدیم که با راهپیمایی سکوت، روزه سکوت، الله اکبر گفتن روی پشت بام، اتو به برق زدن در ساعات پیک مصرف، شعار نویسی روی اسکناس، شرکت نکردن در سرشماری نفوس و مسکن(این یکی تازه ی تازه است) و ... می‌شود بر یک نیروی مادی عظیم چیره شد یا نه؟

فضای سیاسی قشنگی است. به مدد تکنولوژی هر کسی امکان حرف زدن پیدا کرده است. این به خودی خود بد نیست. اما اینکه اینترن و شبکه های اجتماعی باعث شده است که "همه فقط حرف بزنند"، و هر کسی با هر اسمی حرف بزند یا هر کس با چند اسم حرف بزند و ... نتیجه ای جز این به بار نمی‌آورد "دعای بمباران" ذکر شب زنده داری های شبانه فیس بوکی فعالین سیاسی شود.

لیبرالهای ایران یک روز همپای اصلاح طلبان و روشنفکران ایران شعار "پرهیز از خشونت می دهند" و روز دیگر با دفاع از حمله ی نظامی خارجی (مداخله بشر دوستانه) از برهنه ترین شکل خشونت که "جنگ" است حمایت می کنند و آنرا "حمایت مشروع" تلقی می کنند. این چه منطقی است که مثل پرده کرکره هر زمان که بخواهند بالا می رود و هر زمان که بخواهند پانین می آید؟ لیبرالهای ایران یک روز با شعار "جامعه مدنی" سلطنت طلبها که طرفداران همیشگی حمله آمریکا هستند را می زدند و روز دیگر شیادانی که در پوستین دروغین رهبری جنبش دانشجویی با شعار دفاع از حمله ی خارجی در بین ننوکانهای آمریکایی به کاسبی مشغول اند را رد می کردند. امروز خودشان به این نتیجه رسیده اند که "حمله ی نظامی، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر"!

بدین منوال و با این حرکت های بی نظم و اعوجاجی سیاسیون ایران من عمر ساختارهای فعلی نظام حاکم را حتی از عمر آقای جنتی هم بیشتر ارزیابی می کنم. نقد فقط متوجه لیبرالهای ایران نیست شامل بسیاری از افراد و گروه ها است. فردی یا گروهی چندین سال در روزنامه ها اندیشه های دکتر شریعتی یا سروش را ترویج می کند بعد از انتخابات به زندان می رود و بیرون می آید کاغذ نشریه اش از "کاغذ روزنامه" به "ورق گلاسه" تغییر می کند و از "شریعتی جاهل" و "سروش نادان" مقاله می نویسند. گروه های دوم خردادی خودشان هم سرگیجه گرفته اند و برای انتخابات مجلس خودشان برای خودشان شرط می گذارند و خودشان به شروط پیشنهادی خودشان جواب می دهند. چپهای خارج ایران هم تا قبل از انتخابات به آقای موسوی فحش می دادند و بعد از انتخابات تمام قد از موسوی حمایت می کردند. چپهای داخل کشور هم اکثرا یا "تحریمی منفعل بودند" یا بیاتیه صادر می کردند که "کروبی نماینده لیبرالهای ایران و موسوی نمایتد طبقه کارگر ایران است و باید به موسوی رای داد". که انصافا من نمی دانم تحت تاثیر چه داروی روانگردانی می شود این حرفها را بیان کرد یا این تغییر مواضع ۱۸۰ درجه ای ناگهانی را در بیست و چهار ساعت توجیه کرد. یک زمانی همه جنبش سبزی می شوند و زمان دیگر همه با جنبش سبز خط بندی می کنند.

بسیاری از نیروها ی سیاسی ایران سیالیت و انجام مانورهای با پشتوانه تنوری مشخص را با آفتاب پرست بودن اشتباه گرفته اند.

اقتصاد حاصل ضرب دو عدد نیست:

آقای افشاری در یکی از بخشهای انتهایی مقاله خود به بحث اقتصادی وارد شده اند و نوشته اند: "طبق آمار موسسه های معتبر بین المللی مثل آژانس جهانی انرژی، صندوق بین المللی پول و سیا ای میزان صادرات نفت لیبی بین ۱,۳ تا ۱,۵ میلیون بشکه در روز است. کل ذخایر اثبات شده نفت این کشور در حدود ۴۷ میلیارد بشکه است. اگر قیمت هر بشکه نفت را صد دلار در نظر بگیریم. ارزش کل منابع نفتی این کشور ۴,۷ تریلیارد دلار می شود. این رقم کمتر از ۱/۳ تولید ناخالص داخلی آمریکا و اتحادیه اروپا است. بنابراین میزان نفت صادراتی لیبی در قیاس با اندازه های اقتصاد غرب در حدی نیست که هزینه های دخالت نظامی آنها و سیطره انحصاری طولانی مدت بر اقتصاد این کشور را توجیه سازد".

اقتصاد یک علم است و وقتی به حوزه اقتصادی بین کشورها و مناسبات اقتصادی بین المللی وارد می شویم این علم وارد پیچیدگی ها و خوزه های بسیار تخصصی خود می شود. من برای آنکه به آقای افشاری نشان دهم که اظهار نظر درباره ی اقتصاد به این راحتی ها که فکر می کنند نیست و تقلیل مناسبات اقتصادی جهانی به فرآیند خرید و فروش از مغازه تفاوتها زیادی دارد دو تکه ی دیگر از مقاله خود آقای افشاری را خاطر نشان می کنم:

افشاری: "آمار واردات لیبی در سال ۲۰۰۹ بشرح زیر است: ایتالیا ۱۷,۶ درصد، چین ۱۰,۳ درصد، ترکیه ۹,۳ درصد، آلمان ۸,۱ درصد، کره جنوبی ۶,۴ درصد، فرانسه ۵,۳ درصد، مصر ۵,۱ درصد و تونس ۴,۹ درصد"

افشاری: "مشتریان نفت لیبی در دوران قذافی بر اساس آمار سال ۲۰۰۹ عبارت بودند از: ایتالیا ۳۷ درصد، آلمان ۱۰,۴ درصد، فرانسه ۸,۴ درصد، چین ۸,۳ درصد، اسپانیا ۷,۹ درصد و امریکا ۵,۲ درصد".

جناب آقای افشاری اولاً وقتی صحبت از منافع مطرح می شود این منافع صرفاً این نیست که مقداری پول جایی باشد و ما برویم لشکر کشی و آنرا برداریم برای خودمان. گاه منافع "حفظ نظم موجود است"، گاه منافع "ایجاد مکانیزم های واکنش سریع است"، گاه منافع "کسب قدرت رقابت است"، گاه منافع "ایجاد انحصار است"، "گاه منافع ایجاد دروازه ورود به یک منطقه بسته است" و گاه صدها چیز دیگر.

بعد هم اینکه این رسم دیگری در بین لیبرالهای ایرانی است و این هم از مدهای روز است مبنی بر اینکه کلاً "عامل نفت" را کنار بگذارید، "آمریکا خود-اش نیروگاه هسته ای دارد نفت لازم ندارد"، "کل نفت فلان کشور اینقدر قیمت داشته و این فقط اینقدر درصد از بودجه ی یک سال آمریکا است" و غیره. دو حالت دارد یا لیبرال های ایران خودشان می دانند این آسمان و ریسمان بافتن ها صرفاً تلاشی برای حذف معادله نفت از مجهول "دخالش بشر دوستانه" است یا واقعاً به چیزی که بیان می کنند اعتقاد دارند. که حالت دوم را فاجعه ی فقدان آگاهی در بین تحصیل کردگان ایرانی می نامم.

علم، تکنولوژی، موثر بودن در تجارت جهانی همه و همه در قوی تر شدن قدرت تاثیر گذاری یک کشور در جهان نقش دارد اما عاملی وجود دارد که فقدان آن بر روی همه ی این مسائل تاثیر می گذارد و آن مسئله "انرژی" است. نفت یک ماده دارای انرژی بالا و کاملاً خاص است که به دلیل اینکه پایه سوخت عمومی در دنیای کنونی است گاه معادل خود انرژی در اقتصاد سیاسی مطرح می شود. انرژی همان عاملی است که در صورت بزرگ شدن ماشین نظامی یا تولیدی به نقطه ضعف آن تبدیل می شود. انرژی همان عاملی است که به ژاپن قبل از زلزله _ که به مدد تکنولوژی پیشرفته خود دومین اقتصادی جهان بود _ اجازه نداد هیچ گاه به عنوان یک قدرت جهانی مطرح شده یا وارد مناسبات لایه های بالایی نظم جهانی شود. انرژی همان پاشنه آشیل اقتصاد اول جهان است که او را مجبور میکند که هزینه های سرسام آوری را صرف زیر ساختهای لازم جهت ذخیره ۱۰۳ روزه ی نفت خام کند و بعداً با حساس تر شدن موضوع "انرژی" با هزینه های مجدد این ذخایر را به ۲۰۰ و بعد ۳۰۰ روز افزایش دهد.

آقای افشاری نمی دانند که اهمیت "انرژی" در عدد حاصل از ضرب حجم ذخائر نفت به واحد بشکه در قیمت هر بشکه نفت نیست. موضوع انرژی بسیار پیچیده تر از چیزی است که آقای افشاری و بسیاری دیگر از لیبرال های ایرانی فکر می کنند. نیروگاه هسته ای گلدان شمعدانی نیست که همه جا بشود آنرا گذاشت. هر کشوری با محدودیت های طبیعی و فیزیکی، و جهان در کل با محدودیت های روانی در رابطه با توسعه انرژی هسته ای رویه رو است. در نقاط زلزله خیز، مناطق دور از آب (خنک کننده خارجی)، نقاط با دسترسی دشوار مثل صحراها و کوهستانها (واکنش سریع به بحران)، نقاط نزدیک به اماکن حساس مدیریتی و نظامی، محدوده ی شهرها و ده ها و صدها مورد محدودیت طبیعی و فیزیکی در تاسیس نیروگاه های هسته ای وجود دارد.

جدای از این مورد، مسئله زباله های هسته ای محدودیت های جبری شدیدتری در این رابطه به عمل می آورد. فقط سه درصد زباله های هسته ای از داخل رآکتور بیرون می آیند اما این مواد به شدت خطرناک و رادیواکتیو "به هیچ وجه" نباید به محیط خارج راه یابد. نیمه عمر این مواد رادیواکتیو "ده هزار سال" است و اگر به هر طریقی به دنیای بیرون از قرنطینه ی خود راه یابد فاجعه های شدید زیست محیطی و انسانی به بار می آورد. با تکنولوژی های پر هزینه این زباله ها در نقاط خاص نگهداری می شود که نقاطی هستند کمیاب تر از نقاط مناسب برای تاسیس نیروگاه هسته ای. یا اینکه می شود آنها را با معامله با شورشیان کشور های قحطی زده ی آفریقایی مخفیانه در این کشورها دفن کرد یا از آنها در

تهیه بمبهای کثیف (بمبهایی که با استفاده از زباله های هسته ای تولید می شوند) استفاده کرد و آنرا در "دخالته بشر دوستانه" مورد استفاده قرار داد.

هیچ انرژی دیگری قدرت رقابت با نفت را ندارد. نفت ماده ی انرژی زای مایع و قابل حمل است که در برابر آلودگی های رادیو اکتیو انرژی هسته ای یک انرژی اولترا پاک محسوب می شود. نفت از یک سو خود یک انرژی است و از سوی دیگر یک ماده قابل تبدیل به مواد بسیار سودمند دیگر است. در صنایع پتروشیمی قابل تبدیل به بنزین، کود، پلیمرها و سموم و ده ها ماده ی ارزشمند دیگر است. دانشمندان دنیا بیکار نیستند که با سماجت روی خودروهای برقی کار می کنند. حمل نقل جهان به شدت وابسته به نفت است و این نقطه ضعف هر انرژی دیگری است.

من می توانم تا چندین روز از اهمیت نفت به عنوان انرژی ارزان، سهل الوصول، به نسبه بی خطر و به نسبه بدون آلودگی و قدرت حمل و تحرک بالا ی این انرژی و نیز به عنوان یک ماده خام قابل تبدیل به مواد ارزشمند صحبت کنم. نفت یکه تاز بی رقیب دنیای کنونی است.

ضمن اینکه حساسیت های روانی بین المللی درباره ی انرژی ناپاک هسته ای وجود دارد. قدرتها و ملت های جان هر دو در هراس دستیابی تروریست ها و کشورهای خاص به زباله های هسته ای مورد استفاده در تولید سلاح هسته ای هستند. جهان دو مرتبه فاجعه ی استفاده از سلاح هسته ای توسط آمریکا را تجربه کرده است و بعد از دیدن فجایع انسانی آن به شدت از هرگونه انفجار هسته ای دیگر حتی از بحرانهایی مانند انفجار نیروگاه هسته ای چرنوبیل در هراس است. تازه مردم عادی هنوز نمی دانند بمبهای اتمی که توسط آمریکا در هیروشیما و ناگازاکی استفاده شد نسبت به بمبهای اتمی با تکنولوژی روز تنها اسباب بازی های کوچکی هستند. دنیا به هیچ عنوان جرات ریسک کردن بیش از حد بر روی نیروی هسته ای را ندارد. چنانچه بعد از زلزله ژاپن و نشست مواد رادیو اکتیو به دریا و به محصولات کشاورزی _ در آماده ترین کشور دنیا در مقابله زلزله _ بسیاری از کشورهای اروپایی به فکر کاهش نیروگاه های هسته ای و تعطیلی نیروگاه های اتمی قدیمی افتاده اند.

از آقای افشاری بعید است که اینقدر راحت و بدون تحقیق و تفکر، در تحلیل معلولهای با علت مجهول، در پروسه "دخالته بشر دوستانه" توی سر عامل نفت بزنند و با عدد حاصل از ضرب دو عدد فکر کنند که توانسته اند به کسانی که "نقش انرژی" را در حملات نظامی آمریکا به عراق و لیبی پر رنگ می دانند ایرادی حتی معمولی وارد کنند.

آقای افشاری شما از سیاستهای دوگانه غرب انتقاد می کنید ولی به دلیل ایدئولوژی خود قادر نیستید ببینید و توجه کنید که یکی از عوامل مهم این رفتارهای دوگانه غرب " موضوع انرژی" است. انرژی یکی از همان عوامل شیرینی "دخالته بشر دوستانه" برای نیروهای نظامی مهاجم و همان عاملی است که باعث می شود آمریکا و ناتو به جای آنکه به دیکتاتوری آل سعود و آل خلیفه "دخالته بشر دوستانه" کنند از این دیکتاتورها در برابر مردم دفاع کنند! و به آنها هر روز اسلحه های مدرن تری بفروشند و آنها را به لوازم و ادوات ضد شورش پیشرفته تر و بیشتر مجهز کنند.

در ضمن آیا شما می دانید "سود" فقط از نفت به دست نمی آید؟ در علم اقتصادی که شما به آن باور دارید "واردات" یک موضوع اقتصادی تلقی نمی شود؟ ایجاد یک پایگاه با ثبات و دارای مرزهای آبی گسترده و انرژی فراوان، در ورودی یک قاره ی بحران زده ی بی ثبات، در دیدگاه اقتصادی شما جایی ندارد؟ آیا می دانید در سالهای اخیر توجه همه ی متخصصان این رشته به استخراج اورانیوم در آفریقا جلب شده است.

آقای افشاری هنوز هیچ یک از جنگنده های آمریکا و ناتو با انرژی خورشیدی یا هسته ای یا انرژی باد و غیره جایی را "دخالته بشر دوستانه" نکرده اند. ماشین جنگی امپریالیسم آمریکا فعلا به شدت محتاج نفت است.

تکرار می‌کنم که ارزش انرژی در عدد حاصل از ضرب حجم ذخائر نفت به واحد بشکه در قیمت هر بشکه نفت نیست. قیمت خود نفت خام، سرمایه‌های درگیر در بخش‌های بالا دستی و پائین دستی صنعت نفت، سرمایه‌های حاصل از تبدیل نفت در صنایع پتروشیمی با ارزش افزوده بالا، حمل و نقل جهانی، نیروی محرک تولید در کشورها، بورس بازی‌های چسبیده به نفت و صنایع نفتی، و ... همه و همه مشوق‌ها اقتصادی "یک دخالت بشر دوستانه" هستند.

آقای افشاری طوری از کشور آمریکا حرف می‌زنند که انگار راجع به یک فرد حرف می‌زنند. آقای افشاری طوری حرف می‌زنند که انگار کسی هست که مقادیری زیاد پول و سرمایه در اختیار دارد و به او تهمت چشم داشت به سرمایه کوچکتري را زده اند. افراد هیئت حاکمه ی آمریکا چه کسانی هستند و به جز مناسبات حکومتی در چه مسائل دیگری سرمایه‌گذاری کرده‌اند؟ شرکتهای بزرگ نفتی آمریکا متعلق به چه کسانی است؟ هزینه‌های انتخاباتی در آمریکا با پشتوانه‌های کدام بخش‌های مالی این کشور انجام می‌پذیرد؟ اصلا همه ی اینها به کنار طوری از ۴,۷ تریلیارد دلار حرف می‌زنید که انگار از پول خرد صحبت می‌کنید. نکند آقای افشاری هم مانند بسیاری دیگر از لیبرال‌های وطنی ما به این اعتقاد دارند که "سرمایه‌های آمریکا ناشی از تلاش خود آمریکایی‌ها یا پدرانشان است" و رقمی که ۴,۷ تریلیارد دلار فقط ۳/۱ آن است از محل تولید دام گاو چرانان آمریکایی یا پدرانشان به دست آمده است؟ این عدد نجومی از جمع شدن همین ۴,۷ تریلیارد دلار ها به دست می‌آید که از نظر شما پول خرد است.

تولید سه وجه دارد. سرمایه، مواد خام و نیروی کار. جنگ قیمتها، ناشی از جنگ انحصارات و کاهش هزینه‌ها است. کاهش هزینه‌ها به کاهش قیمت تمام شده مواد خام یا کاهش ارزش نیروی کار وابسته است. از آنجایی که سرمایه‌های تراز اول جهانی همه در وجه "سرمایه" و در وجه "تکنولوژی" به نسبت پایاپای حرکت می‌کنند جنگ بر سر دوری و نزدیکی از مبادی تولید مواد خام است، بحث بر سر دسترسی راحت تر یا ارزان تر به نیروی کار است، جنگ بر سر دسترسی به بازارهای مصرف جدید است، بحث بر سر انتقال روابط تولیدی به نزدیکی منابع خام و منابع کار است. آقای افشاری لطفا اینقدر مخاطب خود را دست پائین فرض نکنید که توقع داشته باشید با ضرب دو عدد در هم و یک درصد گیری رضایت دهد که اقتصاد چنین علم پیش پا افتاده ای است و مناسب اقتصادی در "دخالت بشر دوستانه" ربطی به یک عدد تریلیارد دلاری ندارد.

و اما مرگ:

آقای افشاری می‌فرمایند: "طبق گزارش‌های منتشر شده از سوی بلاگرهای لیبیایی، گروه‌های حقوق بشری، ناتو، منابع دولتی و سازمان‌های ناظر مستقل، اگر حد بالا در رنج تخمین‌ها در آمار کشته‌شدگان را در نظر بگیریم... کلا ۱۶۲۴۴ کشته‌شدن که ۱۰ درصد مستقیماً توسط ناتو کشته شده‌اند." معلوم نیست این آمار دقیقاً از کجا توسط آقای افشاری شده است. آقای افشاری چه کسانی را مستقل و موثق می‌دانند؟ حداقل باید معلوم شود آقای افشاری هر تکه از آمار خود را از کدام یک از این منابعی که ردیف کرده‌اند برداشته است. در ضمن آقای افشاری فقط از کشته‌شده‌ها حرف می‌زنند.

سوال: تعداد زخمی‌ها و معلولین در این جنگ چقدر بوده است؟

فقط در یک بازه‌ی زمانی که هواپیماهای ناتو اشتباهاً! مخالفان فدایی را بمباران کردند فریاد شورای انقلاب بلند شد که: "در حملات ۱۰ هفته‌ اخیر نیروهای ناتو به این کشور دست کم ۷۱۸ غیرنظامی کشته و ۴ هزار و ۶۷ نفر زخمی شده‌اند" ما می‌دانیم که کسی را برای زدن چسب زخم پس از بمباران به بیمارستان نمی‌برد. آمار ارائه شده به شدت گزینشی

و دستچین شده است. تعداد معلولین و قطع عضو شدگان و رواج بیماری های روانی در اثر این جنگ در این آمار حذف شده است. تعداد زخمی شدگان بمبارانهای ناتو هم در این آمار وجود ندارد. یک جای کار کلانگ می زند اما اشکال ندارد ما آمار ارئه شده ی آقای افشاری را می پذیریم و با همین آمار موضوع را بررسی می کنیم.

جمعیت لیبی ۶ ملیون و شش صد هزار نفر است و جمعیت ایران ۷۵ میلیون نفر است. یعنی اگر ما چشم بسته آمار آقای افشاری را بپذیریم و نسبت کشته شدگان در ایران " دخالت بشر دوستانه" شده را مشابه نسبتهای آخرین مورد "دخالت بشر دوستانه" فرض کنیم کلا ۱۸۴۵۹۱ نفر کشته می شوند که ۱۸۴۵۹ نفر از این کشته شدگان مستقیما توسط آمریکا و ناتو کشته خواهند شد. در کل به ازای هر "هزار" نفر از مردم ایران ۲۵ نفر کشته خواهند شد.

در صورتی که معلوم نیست آقای افشاری آمار خود را از کجا تهیه کرده اند و آیا این آمار از طرف خود کشور های حمله کننده به لیبی صادر شده است یا از منابع دیگری و آیا این آمار فقط آمار ثبت شده هاست یا آمار کلی است. رسانه های از ۴۰ تا ۴۵ هزار کشته در لیبی خبر می دهند. به ازای هر یک درصدی که به آمارهای آقای افشاری افزوده شود با توجه به رقم ۷۵۰۰۰۰۰۰ جمعیت ایران اعداد محاسباتی بزرگ و بزرگ تر می شوند. آقای افشاری توجه کنید که این عددها فقط عدد نیستند. این عددهای تعداد مردم کشته شده در ایران پس از "دخالت بشر دوستانه" آمریکا و ناتو را نشان می دهند.

آقای افشاری شما می دانید که وضعیت ایران مانند لیبی نیست. شباهت هایی وجود دارد ولی حکومت ایران به هیچ وجه حکومت لیبی نیست. هر کس که تاریخ معاصر ایران را بداند از حمام خون به بهانه جنگ می ترسد. خودتان هم می دانید که رقم ۱۸۴۵۹۱ نفر برای کشته شدگان ایران در طی فرآیند حمله نظامی فقط یک شوخی است و فاجعه پر شمار تر از این حرفهاست.

سوال: آقای علی افشاری فرض کنید که ما به آمارهای شما اعتماد می کنیم. شما در چه جایگاهی هستید که برای جان ۱۸۴۵۹۱ نفر ایرانی تعیین تکلیف می کنید؟؟؟ نه شما که هر کس دیگر این جایگاه را ندارد که تشخیص دهد ۱۸۴۵۹۱ نفر ایرانی طی فرآیند "دخالت بشر دوستانه" باید بمیرند تا حکومت در ایران عوض شود. فرض کنید قذافی در لیبی اگر می ماند یک میلیون نفر را می کشت و فلان حکومت اگر بماند یک میلیون نفر را می کشد. کشتن انسانها همپای تخریب منبع محور طبیعت دو عمل غیر قابل بخشش و جبران ناپذیر هستند. انسانها فقط یکبار فرصت زندگی کردن در این جهان را دارند و احدی حق ندارد با هیچ پشتوانه ای این فرصت را از آنان بستاند. اما شما با کدام منطق و با اخلاق برآمده از کدام دستگاه فلسفی به خود اجازه می دهید در رابطه با یک کیفیت با سنجش کمیت اظهار نظر کنید؟ کشتن اگر بد است توسط قذافی بد است توسط آمریکا و ناتو هم بد است. جدای از اینکه "هیچ" تضمینی وجود ندارد که ۱۸۴۵۹۱ نفر ایرانی غیر نظامی کشته شوند و "الزاما" حکومت ایران تغییر کند و یا تغییری بنیادی کنید.

یادتان باشد در لیبی اولین موضعی که توسط دولت انتقالی اعلام شد اجرای کامل اسلام و لغو قانون تک همسری قذافی و آزادی چند همسری مردان بود.

فلان حکومت در فلان دهه از عمر خود بیش از سی هزار زندانی سیاسی را اعدام کرده است. در سه دهه بعدی این روند کاهش یافته است. بله ممکن است در دهه ای دیگر و یا در شرایط خاص دیگر مثل همین "دخالت بشر دوستانه" بیش از این تعداد کشته شوند. اما شما از کجا یقین دارید که این "ممکن" یک امر "حتمی" است؟ لیبرالهای ایران یک روز معتقدند در فلان دهه از عمر فلان حکومت گفتمان خشونت محور گروه های مسلح (بخوانید زندانی سیاسی غیر مسلح در زندان) عامل اعدامهای دسته جمعی بوده است و آن حکومت تقصیری نداشته است. یک روز دیگر می گویند آن حکومت باید برود چون اگر باشد بیش از آن دهه آدم می کشد. بلاخره آن حکومت آدم ها را می کشد یا "فقط بعضی از آدمها را می کشد و مجاز است که بکشد"؟

در تحلیلی شما نه از نیروهای وابسته به حکومت اثری وجود دارد و نه عامل نا امنی ناشی از بمب گذاری و ترور و ... خبری است. در تحلیل شما نشانی از محاسبه انهدام کامل زیر ساختهای اقتصادی و اجتماعی و رفاهی وجود ندارد. در تحلیل شما مردم یک کشور بعد از ۹ هزار مرتبه بمباران هوایی دچار عوارض روانی این شوکها نمی شوند. در تحلیل شما "مفهوم کشور اشغال شده" نامفهوم است. در تحلیل شما همه چیز وجود دارد اما جای واقعیت به شدت خالی است. به قول شما و با ادبیات خود شما ایران بعد از آنکه مورد "دخالت بشر دوستانه" ناتو قرار می گیرد بلافاصله و به راحتی زدن یک کلید برق به حالت اولیه بر می گردد اما این بار آزاد و مملو از دموکراسی و بازگشایی سفارت خانه اسرائیل و آمریکا و خلاصه همه چیز به صورت گل و بلبل ختم به خیر می شود.

در ابتدای این نقد جمله ای را نوشتم که اکنون دوباره آنرا تکرار می کنم: "این آگاهی انسانها نیست که وجودشان را تعیین می کند، بلکه وجود اجتماعی شان است که آگاهیشان را مشخص می کند" ... طبق آخرین آمار شما برای موسسه ای زیر نظر وزارت امور خارجه آمریکا یعنی برای دولت آمریکا کار می کنید. من هم که در ایران زندگی می کنم و به لطف مدیریت جهانی و قوانین نانوشته دولت ایران از داشتن کار محروم هستم. یک استدلال و رای همه ی این زنجیره ی طولانی استدلال های بنده در مخالفت با "دخالت بشر دوستانه" به ایران وجود دارد. من نمی خواهم یک نفر از ۲۵ نفری باشم که در هر ۱۰۰۰ نفر از جمعیت ایران قربانی این جنگ بین آمریکا و ایران می شود. نه دوست دارم خودم بمیرم و نه مادرم و نه خانواده و دوستان و آشنایانم و نه هیچ ایرانی دیگری. من نمی خواهم به فرض خوش شانس بودن و نمردن در بمباران یا اعدام شدن به دلیل شرایط جنگی، در اثر انهدام کامل زیر ساختهای شهری و عمرانی و اقتصادی در یک کشور جنگ زده زندگی کنم یا در اثر گرسنگی و بیماری بمیرم. من نمی خواهم هدف یک گشتی آمریکایی باشم که سربازان سواره اش به دلیل مصرف دراگ من را به عنوان سیبل شرط بندی می بینند. من نمی خواهم مثل یک کودک افغانی در شرط بندی یک سرچوخته با یک سرباز آمریکایی که با گلوله می میرم یا با نارنجک بمیرم. (دادگاه آنها همین چند روز پیش برگزار شد). من نمی خواهم هیچ کجای دیگری از ایران به یک فلوجه ی دیگر تبدیل شود. من نمی خوام به صورت اتفاقی در ایران اشغال شده بازداشت و به صورت خودسرانه! مورد شکنجه های جسمی و جنسی قرار بگیرم. من نمی خواهم وقتی به بازار می روم تا خرید کنم در یک بمب گذاری کشته شوم. سفسطه نکنید که مدل دخالت بشر دوستانه لیبیایی با مدل عراقی و افغانستانی آن فرق دارد. شما به خوبی می دانید که تاکتیک های جنگ در هر زمینی و در هر زمانی مدام تغییر می کند و دولت آمریکا به قسم حضرت عباس شما مبنی بر "انحراف نداشتن" آمریکا و ناتو از "برنامه" پایبند بماند.

من می خواهم زندگی کنم و اگر هم قرار باشد برای چیزی بمیرم، هوشمندانه و از روی اراده ی مختار برای آرمانهای می میرم و تاکید می کنم که فقط برای جان خودم تعیین تکلیف می کنم نه برای مرگ ۲۵ نفر به ازای هر ۱۰۰۰ نفر ایرانی! . من می خواهم بدانم برای چه و برای که می میرم. نه آمریکا، نه ناتو، نه هر انتلافی دیگری با هر تعداد پرچم و با مجوز هیچ نهادی حق اعمال زورکی "دخالت بشر دوستانه" به من به عنوان یک ایرانی ساکن ایران را ندارد. بمب ها را می خواهد لیزر هدایت کند می خواهد خود خدا هدایت کند، من ریسک ۲۵ در هزار را برای مردن قبول نمی کنم و شما هم لطفا تا وقتی که ریسک مردنتان در حمله ی نظامی آمریکابه ایران _ به دلیل اینکه در واشنگتن هستید و از هر طرف با ایران یک اقیانوس و یکی-دو تا قاره فاصله دارید _ دقیقاً برابر صفر است راجع به مرگ بنده و امثال بنده که ساکن ایران هستیم اظهار نظر نفرمائید و هیزم زیر آتش "حمله ی خارجی" نریزید.

عابد توانچه

ایران- ۱۱ آبان ۱۳۹۰

abedtavankeh@gmail.com